

■ آزادیم

■ امیر حسین خوشحال

■ غم‌مخور

■ حُثَّتِ اَلْهَ بَیْگَی

دودِ قلیانِ گر دو روزی بر مراد ما نرفت
منقل و تریاک باشد به ز قلیانِ غم‌مخور
بوده این رؤیایِ خامم زین سبب چیدم کمی
در کنار هُرم منقل مرغ بریانِ غم‌مخور
کلِ ایرانم فقط یک شهر دارد، پایتخت
گنجِ مسئولانِ کشور هست تهرانِ غم‌مخور
هم کلان‌شهرست، هم زیباست هم توریستی است
پول هم آنجاست چون ریگِ بیابانِ غم‌مخور
مرکبِ آنجا دوصد لامبورگینی، پورشه و بنز
ما پرایدی بوده‌ایم و عشقِ پیکانِ غم‌مخور
شهرهای کوچک ما با همه ده‌کوره‌هاش
شد کویری خشک و لم‌یزرع در ایرانِ غم‌مخور
ای دل ار سیل فنا بنیاد تهران برگند
طی یک ساعت شود آنجا گلستانِ غم‌مخور
دور گردون چند روزی بر سیاقِ ما نگشت
جمله جوک سازیم و شنگولیم و شیطانِ غم‌مخور
گرچه منزل بس گران است و اجاره بس زیاد
هیچ راهی نیست جز کنجِ خیابانِ غم‌مخور
ای دلِ صدپاره بر تو مژده‌ها دارم بسی
می‌شوی روزی دوباره شاد و خندانِ غم‌مخور
دلبرِ خونین‌جگر ای عشقِ من ایران من
حالِ تو بهتر شود با لطفِ یزدانِ غم‌مخور

مثلاً شیکِ زندگی کردیم
جای تاریکِ زندگی کردیم
دور و نزدیکِ زندگی کردیم
در ترافیکِ زندگی کردیم
بی‌خودی خنده بر لب و شادیم
در خیالاتِ خویش آزادیم
پای مالنگ و خنده‌ای بر لب
خانه‌ها تنگ و خنده‌ای بر لب
نان ما سنگ و خنده‌ای بر لب
روز و شب جنگ و خنده‌ای بر لب
ما ز اسب و ز اصل افتادیم
در خیالاتِ خویش آزادیم
می‌رود هی اداره... می‌میرد
از فشارِ اجاره می‌میرد
مرده است و دوباره می‌میرد
روز روشن ستاره می‌میرد
کشته‌ای زیر دستِ جلادیم
در خیالاتِ خویش آزادیم
یک نفر در هجومِ غم له شد
از وفورِ حقوقِ کم له شد!
زیر پرچسبِ «مُحترم» له شد
تا بخواهید، هر رقم له شد
مثل یک برگ دستِ هر بادیم
در خیالاتِ خویش آزادیم
مشکلِ اقتصاد هم داریم
کاسبیِ کساد هم داریم
هر طرفِ «حزبِ باد» هم داریم
دکتر بی‌سواد هم داریم
ما فراری ز گشتِ ارشادیم
در خیالاتِ خویش آزادیم
عمدتاً خسته و پکر شده‌ایم
مثل کبریتِ بی‌خطر شده‌ایم
تازگی همدم تبر شده‌ایم
بی‌هنرمند و بی‌هنر شده‌ایم
عمر را این‌چنین هدر دادیم
در خیالاتِ خویش آزادیم

